ارگان مستضعفین

الحمدلله رب المستضعفین

جمعه ۱۵ تیر ۱۳۵۸
شماره ۶
یکشماره ۱۰ ریال

ارگان عقیدتی ـ سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

نشانی : میدان امام‌حسین (فوزیه) پاساژ شهرام ، طبقه چهارم تلفن ۷۶۰۶۶۳

سلسله دروس اعتقادی

درس دوم قسمت دوم

مستضعفین تنها پشتوانه حرکت انبیاء و تنها برپاکنندگان جامعهٔ مبتنی بر قسط

بررسی دینامیسم مکتب اسلام در رابطه با دینامیسم کلی مکتبی

اگر عمیق مطلق گرای نگرش به مذهب بعنوان افیون توده‌ها را از روی چشمها بمان برداشته و با سلام بعنوان مجموعه مدونی از اصول که در طی قرون و اعصار متوالی نوانسته است یک حرکت نهاجمی در پیروان خویش ایجاد کند ، و با نفوذ خویش در میان توده‌ها در آنها حرکت و جنبش ایجاد کند ، بنگریم بدون شک به این نکته اعتراف خواهیم کرد که در میان تمام مذاهب و مکاتب در طول تاریخ ، اسلام تنها مذهبی است که اساس حرکت خود را خیلی صریح و روشن بر پایه اجتماع قرار داده است (در اینجا باید توضیح داد که ، اساس حرکت بودن اجتماع به این معنا نیست که اسلام پیرو نظریه کلکتیویسم میباشد ، بلکه بدین معنی است که اجتماع رسمه رشدی مناسبی برای فرد است و فرد خارج از اجتماع نمی‌تواند ساخته بشود . کما اینکه پیامبر میگوید : لیس رهبانیه فی الاسلام ، یعنی رهبانیت و ریاضت و حرکتهای فردی خارج از اجتماع ، در اسلام وجود ندارد . حتی عبادات فردی هم در کادر وابستگی به اجتماع قرار دارد . مثلا بگفر که به نماز ایستاده میگوید : "ایاک نعبد و ایاک نستعین ـ اهدنا الصراط المستقیم" ـ می بینیم که در عین حال که او یک "فرد" است و دارد با خدا حرف میزند ، صیغه‌های جمع بکار میبرد .) یعنی در پاسخ به تعیین مشخصات حرکتی یک مکتب که عبارتند از ۱ـ موضوع ۲ـ مسیر ۳ـ هدف ۴ـ غایت (بررسی این مساله در آرمانه سازمان و پیام شماره ۲ آمده است) اسلام این مشخصات را بدین صورت بیان میکند :

۱ـ موضوع حرکت : موضوع حرکت از دیدگاه اسلام عبارتست از "اجتماع" که این مفهوم در آیات قرآن با واژه "ناس" که جمع و مفرد آن یکی است و دلالت بر اجتماع و گروه میکند بیان شده است . "ناس" واژه‌ایست که قرآن جهت مشخص کردن مخاطب ، و یا مورد خطاب قرار دادن مردم ، آنرا بکار میبرد .

"اجتماع" تشکیل شده از افرادی که دارای خصوصیات محاربت ـ خودآگاهی و آفرینندگی می‌باشند . وجود اجتماع هم با توجه به رابطه ارگانیکی که افراد تشکیل دهنده آن با هم دارند شخصیت مستقلی علاوه بر شخصیت افراد تشکیل دهنده آن دارد که این شخصیت دو بعد دارد . بعد اول در رابطه با انسانها و افراد تشکیل دهنده اجتماع میباشد (که با توجه به ویژگیهای انسانهای تشکیل دهنده آن اجتماع که عبارتست از اراده و خودآگاهی و آفرینندگی ، میتوان نقش اراده انسانها را در رابطه با حرکت اجتماع درک کرد سوره رعد آیه ۱۱ : "ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم ـ خدا وضع اجتماعی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه افراد آن اجتماع وضع خود را تغییر دهند) . و بعد دوم عبارتست از شخصیت خود اجتماع که در جریان تکوین خویش کسب کرده است و این شخصیت منکی بر یک سلسله قوانین حتمی

بقیه در صفحه ۲

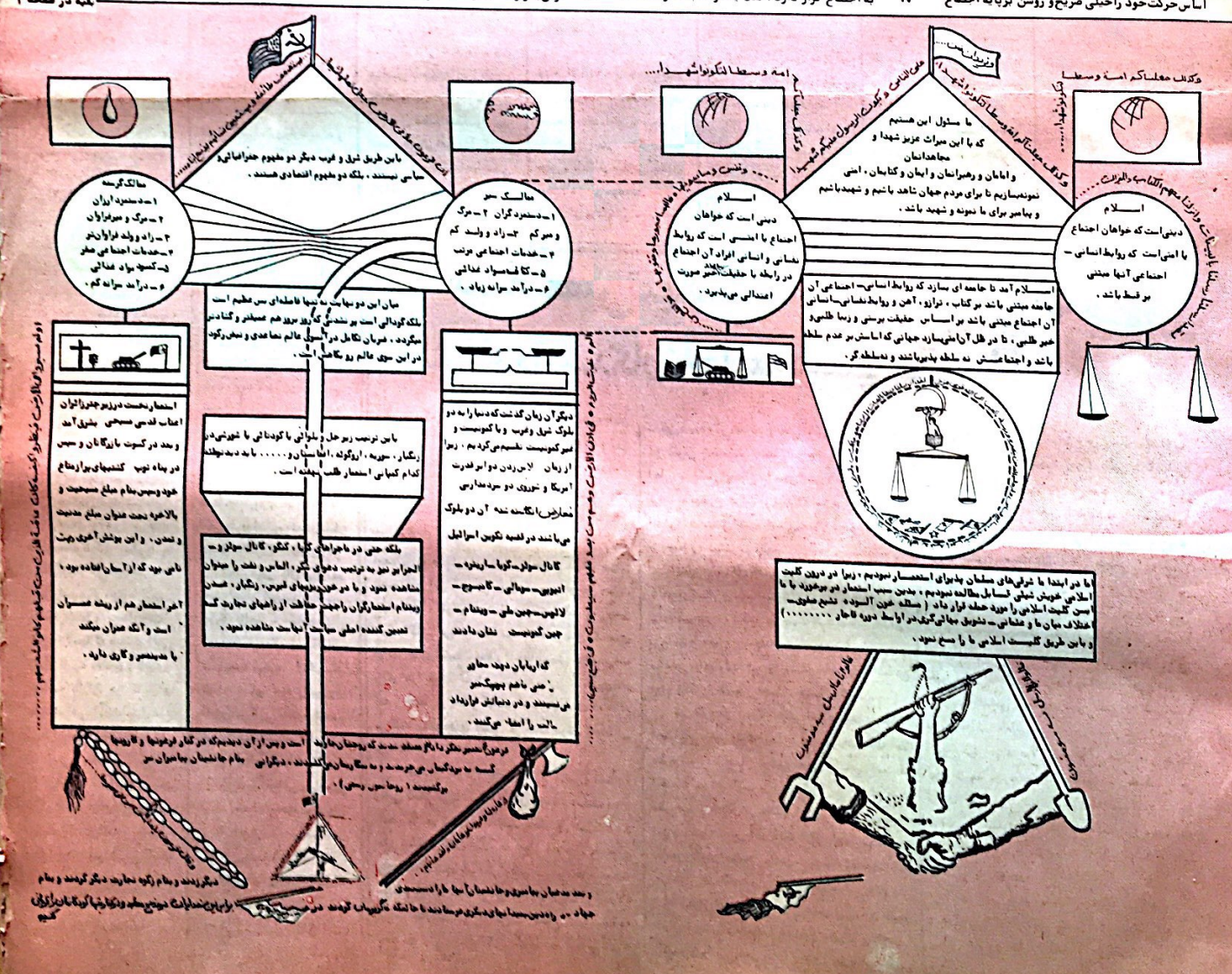

سیر پیدایش مستضعفین در صحنه تاریخ

قسمت پنجم

تکوین قدرت امپریالیستی امریکا و تأثیر جنگ اول در تشدید آن

در شماره گذشته تا اینجا رسیده بودیم که تقسیم نابرابر سود و منافع ناشی از جنگ بین طبقه حاکم و محکوم، هرچند کفه نابرابر و ناجوانمردانه بود چند هدف را در پی داشت که این اهداف عبارتند از:

الف. نطفه خود آگاهی که جنگ در متن جامعه امریکا کاشته بود در حال شکل گیری و طغیان بود و میرفت تا که به حاکمیت تراستها خاتمه بخشد. بهمین جهت برای جلوگیری از رشد انقلابی این خودآگاهی چاره‌ای جز اجرای برنامه های اصلاحی ندیدند و با طرح و اجرای برنامه‌های اصلاح طلبانه نیروی عظیم توده ها را مهار وکنترل کردند، خاصه اینکه این طرحهای اصلاح طلبانه با قالب تهی از محتوی دموکراسی و آزادی آمیخته بود. ب: هدف دیگری که این برنامه در پی داشت چشاندن مزه جنگ به ملت خود بود که میپندارند که جنگ جز محرومیت و فقر و محنت چیز دیگری را در بر ندارد و بالاخره اینکه با چشیدن مزه جنگ که خواهیم گفت رفاه نسبی ده ساله امریکا بود، در مقابل توسعه طلبیها و ستیزه جوئیهای بین المللی تراستها و انحصار طلبان قد علم نکنند و بلکه از اهدافشان حمایت کنند. این دوهدف و اهدافی دیگر موجب شد که بهره ای ناچیز از جنگ نیز عاید توده های مردم شود، نه دلسوزی و انسان دوستی صاحبان سرمایه. پایداری این بهره و رفاه نسبی بعد از جنگ فقط بمدت ده سال روشنگر چهره واقعی اهداف فوق الذکر است.

بنابراین آنچه که از جنگ عاید ملت امریکا شد تسکینی ده ساله بود که بعد از آن مدت مجددا" به بحرانی مبتلا شد که سرمایه داران انحصار طلب برایش فراهم آورده بود و دست کمی از گرفتاریها و محرومیتهای ناشی از جنگ اول نمیداشت. این بحران (سال ۱۹۲۹) هرچند خیلی عظیم کارگران بیکار را به ارمغان آورد و در نتیجه ضربه‌ای دیگر بود بر پیکر محرومان تحت سلطه تراستها و انحصار طلبان لیکن، از آنجا که خصلت ذاتی بحران است به محو و نابودی سرمایه داران جزء که یارای مقاومت را در برابر وخامت اوضاع و بحران حاصله نداشتند، منجر شد یعنی اینکه قدرت سرمایه داران بزرگ با راندن سرمایه داران کوچکتر از میدان رقابت، تثبیت بیشتری یافت، نتیجتا" اینکه بحران بهبودی وضع تراستها و انحصار طلبان بزرگ و فلاکت و محرومیت طبقه متوسط پائین و متوسط بالا را بهمراه داشت.

بررسی وضع اقتصادی امریکا در این ده سال بدین قرار است: جنگ قدرتهای صنعتی را متراکمتر از گذشته کرد و سرمایه پولی هنگفت ناشی از سود وامهای پرداختی به متفقین را نیز بدان افزود، وبدین ترتیب علاوه بر انحصار صنعتی، انحصار پولی و بانکی پا به میدان گذاشت، صنایع و انحصارات آن را کارگران وزحمتکشان میگرداندند و توسعه میدادند و خود استثمار میشدند، توسعه صنعتی و رشد تولیدات چنانکه میدانیم اولا" ضرورتا" توسعه مناطق نفوذ استعماری را ایجاب میکند وثانیا" صعود قدرت خرید داخلی را. جهت توسعه مناطق نفوذ استعماری و بازار جهانی مصرفی لازم بود که ایالات متحده مرزبندیهای بین المللی را شکسته و شروع به توسعه مناطق نفوذ استعماری کند لیکن چنانچه گفتیم وبنا به دلایلی که ارائه دادیم (در شماره‌های قبل) ایالات متحده از این چنین کاری ابا داشت، لزوما "از در دیگری وارد میشد و سرمایه های پولی متمرکز شده خود را بصورت وام در اختیار کشورهای عقب مانده و یا روبه توسعه یا حتی صنعتی قرار میداد تا کالاهای صنعتی خود را توسط آن پول بخرند که البته با این یک تیر چند نشان را هدف قرار میداد. الف، کسب سودکلان ناشی از وامهای پرداختی ب: بفروش رساندن کالاهای صنعتی خود. ج ــ نابودی و تلاشی اقتصاد داخلی کشور وام گیرنده ودر نتیجه وابستگی اقتصادی به امریکا ــ خلاصه اینکه با این کار خود را مدافع حقوق ملل ضعیف ومحروم و یار و مدد کار آنان جلوه دادن و به تعبیر دیگر اجتناب ظاهری استعمارگر بودن.

امادرهمین حال می بینیم که در اجرای این سیاست شوم امریکا مواجه با استعمارگران کهنه کار انگلیس ــ آلمانی فرانسه میشود. انگلیس دروازه های خود را بر روی صنایع امریکائی مسدود کرده و غرامت دریافتی از آلمان را و کمکهای امریکا را صرف رشد اقتصادی ــ صنعتی و بازیابی سلطه اقتصادی خود بر جهان کرد و مانع از به مصرف رسیدن کالاهای رقیب تازه کار امریکا. در کشور خود و مستعمرانش شد ودردنباله همین سیاست در سال ۱۹۳۱ با تنزل دادن قیمت لیره نسبت به طلا بازار جهانی را تحت کنترل خود درآورد و ضربه مهلکی بر اقتصاد رو به وخامت امریکا وارد ساخت. آلمان نیز که صنعتش بسرعت رو به رشد بود (چنانچه قبلا" گفتیم امریکا و انگلیس در تکوین و رشد مجدد قدرت جنگی آلمان نقشی بسزا داشته‌اند) وکمکهای دریافتی از امریکا را صرف باز سازی اقتصاد خود میکرد، فرانسه نیز با دریافت قسمت اعظم غرامت جنگی میرفت تا که سرمایه مالی گرد آورد. این محدودیت های جهانی اقتصادی برای امریکا از بسط قدرت صنعتی پولی امریکا در پهنه جهانی ممانعت میکرد که در نتیجه وخامت اوضاع و بحران اقتصادی ۱۹۲۹ را موجب شد.

با نا امیدی تراستها و انحصار طلبان از بسط قدرت صنعتی ــ پولی خود در صحنه جهانی، جهت بقاء خود و جلوگیری از تلاشی و نابودی این غول عظیم اقتصادی بر استثمار داخلی افزودند. کار زیاد و دستمزد کم ناهماهنگی راندمان ماشینیسم و نیروی کار کارگر، بعلاوه سیستم مخوف بانکی و انحصار پول در این موسسات، رایج شدن تبانیهای بورسی و بانکی و سفته بازیهای بورسی و به جریان افتادن وامها و اعتبارات بانکی، پول را از جریان اجتماعی باز داشته و قدرت خرید داخلی را تقلیل داده بود که نتیجتا" عاقبتی جز تشدید بحران و تورم کالائی در پی نداشت.

این جریان که از آزادی رقابت خردی اقتصادی آغاز گشت و مراحل مختلفی را طی کرد و بالاخره در سال ۱۹۲۹ نقطه آغاز بحران وخیمی در تاریخ امریکا شد در هر دورانی از ویژگیهای خاص خود برخوردار است. مثلا" در دوران جنگ و بعد از آن چنانچه میدانیم جنگ اول تراکم بیش از پیش سرمایه صنعتی و تمرکز تولید و گسترش انحصارات در امریکا را در پی داشت، و در نتیجه توسعه طلبیها وستیزه جوئیهای ایالات متحده را چند برابر کرد. از طرف دیگر می‌بینیم که جنگ، ایالات متحده را به کانون اصلی تمرکز سرمایه پولی و بانکدار جهانی تبدیل کرد (در اثر سودهای حاصله از وامهای پرداختی به متفقین وغیره) که این نیز بنوبه خود توسعه طلبی امریکا را بیش از پیش افزود. بنابراین اقتصاد امریکا بعد از جنگ دو محور اصلی دارد:

۱ ــ سرمایه های صنعتی متراکم شده.

۲ ــ سرمایه های پولی و یا بانکی تراکم و تمرکز یافته، اما با توجه به بررسی ای که از دوران ده ساله بعد از جنگ کردیم، مشاهده نمودیم که حیات اقتصادی امریکا بعد از جنگ در گرو تبانی و اتحاد سرمایه های صنعتی و سرمایه های پولی ویا بانکی بود، و تبانی این دو سرمایه در حقیقت بسته شدن نطفه امپریالیسم است چرا که خصیصه مهم امپریالیسم (امپراطوری سرمایه) ادغام این دو سرمایه است که حاصل آن یعنی نوزادش سرمایه مالی است.

در تعریف تراست وچگونگی پیدایش انحصارات گفتیم. سرمایه های صنعتی و صنایع در مرحله ای از حرکت خود به درجه‌ای از رشد میرسند که بقاء وتداوم حیاتشان منوط به ترکیب آن سرمایه های صنعتی وکانون های منفرد و بسیط قدرت است و با این آمیزش سرمایه ای در حقیقت سلطه بی چون و چرای خود را بر یک جامعه رسمیت میدهند و علنا" سیاست را نیز در استخدام فزون خواهی وتکاثر طلبی خود در می‌آورند و یا به بیان دیگر با ترکیب و آمیزش سرمایه‌ها و کانونهای منفرد قدرت اقتصادی از شکست احتمالی در میدان رقابت فردی خود را رهانیده بود و با تجمع قدرتمندان به مراتب برگشت ناپذیر تر و شکست ناپذیر تر از قبلشان میشوند.

در بررسی امپریالیسم هم به گونه‌ای دیگر از ترکیب وادغام سرمایه‌ها مواجه میشویم چرا که می‌بینیم در اینجا نیز تداوم حیات و بقاء کانونهای قدرت صنعتی و یا قدرت پولی هرچند که منفردا" مختلط و مرکب باشند، باز در آمیزش و اختلاط آن دو قدرت نهفته است یعنی انحصارات صنعتی وانحصارات پولی ناگزیر بایستی ترکیب شده و انحصار جدیدی بنام انحصار سرمایه مالی فراهم آورد، که به امپریالیسم یا امپراطوری سرمایه موسوم است.

البته اینکه گفتیم از بعد از دوران جنگ امپریالیسم و امپراطوری سرمایه در امریکا پا به میدان نهاد بدین معنا نیست که قبل از جنگ، امپریالیسم در اقتصاد امریکا مفهومی نداشته و یا که قبل از جنگ آمیزش سرمایه پولی و صنعتی وجود نداشته است، بلکه ما جنگ را مرحله ظهور و بلوغ امپریالیسم امریکا میدانیم یعنی، با توجه به سیر قبلی آن و تشدید تمرکز سرمایه پولی در اثر جنگ، در ایالات متحده، قدرت امپریالیستی آن به مرحله بلوغ رسید، باز در ادامه همین سیر خواهیم گفت که جنگ دوم نیز تاثیراتی در آن داشت، که در اثر آن قدرت امپریالیستی امریکا به مرحله تثبیت وتحکیم رسید، به تعبیر دیگر سرمایه های صنعتی و سرمایه های پولی در هر مرتبه ودرجه ای که با هم بیامیزند و سرمایه مالی را فراهم آورد، از نشانه‌های مهم امپریالیسم است. لیکن گاهی بر اثر ضعف سرمایه پولی و صنعتی دامنه تاخت و تاز سرمایه مالی ناشی از آن و یا میدان غارت امپراطوری سرمایه حاصله، به مرزهای یک کشور محدود میشود و گاهی نه، ترکیب قدرت عظیم سرمایه پولی وصنعتی آنچنان قدرت سرمایه مالی را فراهم می‌آورد که میدان غارت و منفعت طلبی آن از مرزها فرا تر رفته و در پهنه جهانی رخ می‌نماید.

بعد از درک چگونگی تاثیر جنگ اول در تشدید قدرت امپریالیستی امریکا، در اینجا لازم است که غیر از خصیصه فوق امپریالیسم، سایر خصائص آن را نیز باز گو کنیم.

ادامه دارد

مستضعفین تنها پشتوانه حرکت انبیاء و تنها برپاکنندگان جامعه مبتنی بر قسط

بقیه از صفحه ۱

ویا از دیدگاه قرآن "سنة الله" می‌باشد، سوره فاطر آیه ۴۳ : " ... *فهل ینظرون الا سنة الاولین فلن تجد لسنة الله تبدیلا ولن تجد لسنة الله تحویلا*
پس آیا بجز شیوه پیشینیان را انتظار دارند، پس هرگز در سنت خدا دگرگونی نخواهی یافت و در سنت خدا هرگز بازگشتی نخواهی یافت" (در اینجا لازم است این نکته تذکر داده شود که اجتماع در هر جهتی سیر کند این سیر بر اساس یک سری قوانین جبری خواهد بود، اگر در جهت انحطاط سیر کند و از مسیر حرکت کلی آفرینش جدا شود حتما بر طبق یک سری قوانین جبری بسمت سقوط و انحطاط پیش خواهد رفت و اگر در جهت تکامل پیشرفت مادی و معنوی سیر کند، حتما بر اساس قوانین جبری‌ای است که حاکم بر کلیه پدیده‌های هستی از جمله حرکت اجتماعی می‌باشد).

اعتدال در ارگانهای اجتماع (نفس و انسان) زمانی تحقق می‌یابد که اعتدال دهنده (مکتب) در رابطه با هر دو بعد شخصیت اجتماع، عمل کند، و چون عملکرد مکتب اسلام درجهت اعتدال بخشیدن به حرکت اجتماع با در نظر گرفتن هر دو بعد شخصیت اجتماع میباشد، بنا بر این موضوع حرکت از دیدگاه اسلام عبارتست از "انسان ــ اجتماع". با توجه به شخصیت اول اجتماع که وابسته به بعد انسانی افراد تشکیل دهنده آن میباشد (یعنی تاثیر اراده انسانها در تکوین شخصیت اجتماع)، و نیز اینکه شالوده اصلی ساختمان اجتماع، انسان است، میتوان نتیجه گرفت که موضوع حرکت از دیدگاه اسلام در درجه اول انسان است. یعنی اهمیت انسان بعنوان موضوع حرکت، از اجتماع، بیشتر میباشد.

انسان از دیدگاه مکتب اسلام عبارتست از پدیده بالقوه‌ای که دارای تمام خصوصیات رشد یابنده انسانی برای سیر هر چه بیشتر در جهت کسب *صفات خدائی* می‌باشد واجتماع، وسیله‌ای *است جهت ایجاد* زمینه مناسب برای رشد هر چه بیشتر *خصوصیات انسانی* فوق (کفور، ظلوم، عجول، جهول، کنود ...).

پس اگرچه از دیدگاه مکتب اسلام موضوع حرکت اجتماع می‌باشد (توجه به آیه ۲۵ سوره حدید که قبلا مطرح شد) اما انسان موضوع اصلی و اساسی است که اسلام با توجه و تاکید بر سازندگی آن، اجتماع مورد نظر خود را تحقق می‌بخشد (برای درک این مقصود اسلام، سوره شمس را مورد نظر قرار داده و به تحلیل مکانیزم تکوین اجتماع در این سوره که بشکل ۱ ــ نفس ۲ ــ فرد ۳ ــ اجتماع می‌باشد میپردازیم آیات این سوره، پس از تکیه بر نفس بعنوان عامل زیر بنای تکوین انسان (*ونفس و ماسویها فالهمها فجورها و تقویها*) تاکید خود را بر انسان بعنوان عامل زیر بنایی تکوین اجتماع، استوار میکند (*قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها*) فرد در اینجا (من) تبلور بازتابهای خصلتهای نفسانی در رابطه با زمینه رشدی (*فجور و تقوی*) می‌باشد. که نفس با توجه به رابطه تقابلی بین حرکت نفسانی و زمینه رشدی، توانسته است صورت تبلوری خصلتهای ذاتی خویش را *(نفس)* بصورت تبلور خصوصیاتی *(من)* درآورد، که این خصوصیات با خصلتهای قبلی، در یک رابطه ارگانیکی قرار دارند. تکوین خصوصیات زیربنایی تشکیل دهنده انسان (ظلوم، کفور، عجول ــ جهول، کنود ...)، معلول فعل و انفعال بین زمینه رشدی *(فجور و تقوی)* و حرکت نفسانی میباشد. بدین معنی که نفس ابتدا در یک حالت انفعالی نسبت به زمینه رشدی *(فجور و تقوی)* قرار می‌گیرد، و پس از آن خود نفس حالت فعلی نسبت به زمینه پیدا میکند (این حقیقت را می توانیم در سوره نساء آیه ۸۲ مشاهده کنیم : " *ما اصابک من سیئة فمن نفسک و ما اصابک من حسنة فمن الله* ــ آنچه از بدی بتو میرسد از نفس توست و آنچه از خوبی که بتو میرسد از خداست ".

در این آیه می بینیم که نفس حالت فعلی دارد نه انفعالی. اما در سوره شمس، نفس حالت انفعالی دارد. این تناقض را فقط با در نظر گرفتن حالت تقابلی بین نفس و زمینه میتوان حل کرد) و تکوین

بقیه در صفحه ۳

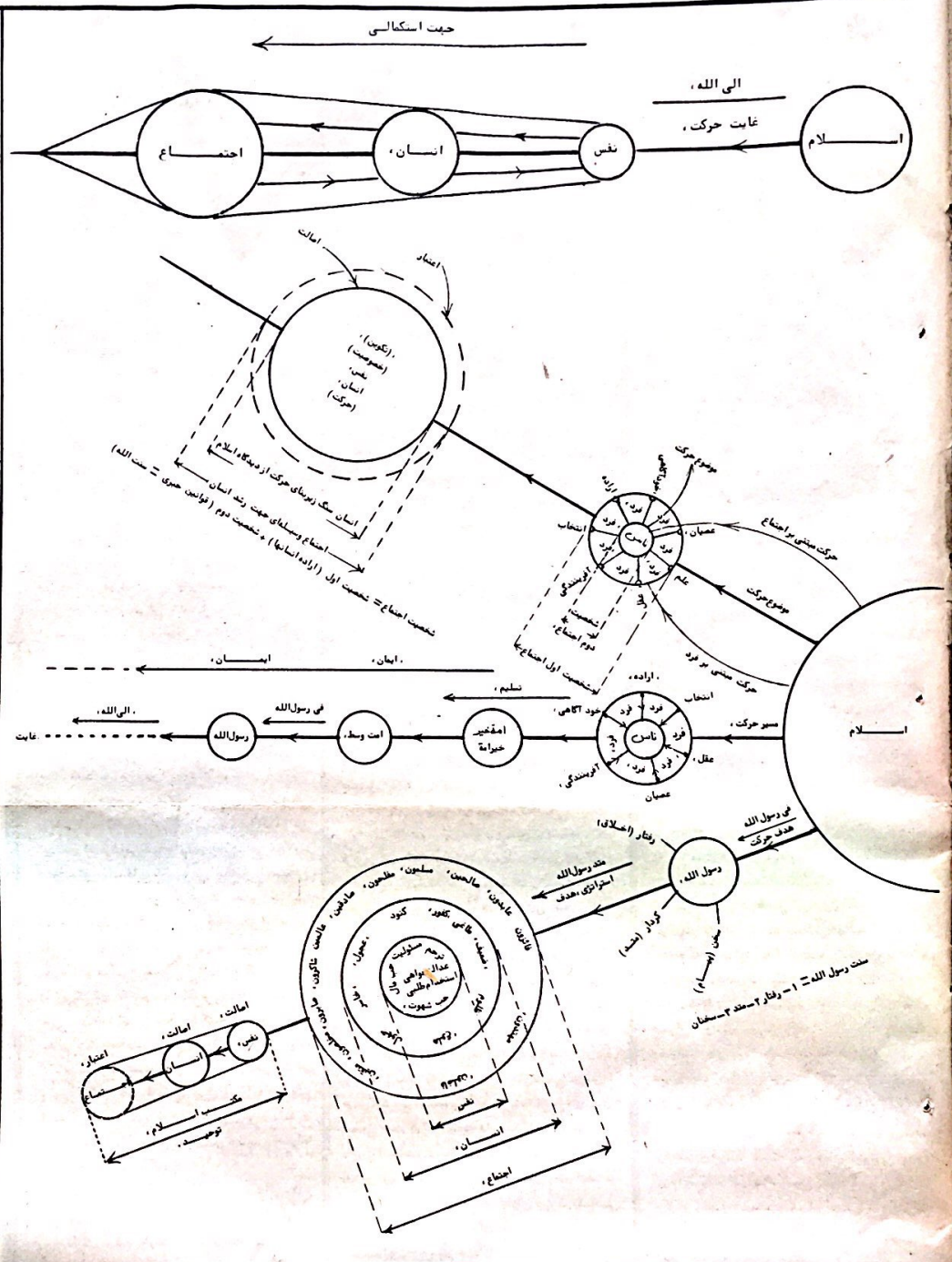

مستضعفین تنها پشتوانه...

بقیه از صفحه۲

خصوصیات انسانی ، منتجه این فعل و انفعال است .

در رابطه با این خصوصیت حرکت نفسانی است که نفس دائما در حال تغییر و تحول است و هرآن ممکن است در یک زمینه‌واحد از حری ، حر بسازد و از عمر بن سعدی ، عمر بن سعد . باید توجه داشت که پیدایش حر بعنوان تبلور بازتابهای خصوصیتهای نفسانی‌اش ، تبدیل تغییرات کمی به تغییرات کیفی نیست که بخواهیم توسط متد لایتغیر دینامیکی ! ، آن را توجیه کنیم ، زیرا در آن صورت تجزیه وتحلیل حرکت حر توسط این متد با تجزیه و تحلیل حرکت یک حیوان که اساس حرکتش مبتنی بر غریزه ثابتی است ، هیچگونه فرقی نخواهد کرد ، و نقش اراده انسان در تغییر و تحولات نفسانی‌اش نادیده گرفته خواهدشد . همانطورکه درمقدمه درس اول (چگونگی پیدایش مستضعفین از حرکت تاریخ ...) مطرح شد لازمه تجزیه و تحلیل حرکات انسانی بر اساس این متد لایتغیر ، این است که انسان را چونان سنگی در رودخانه‌ای فرض کنیم که هیچگونه اراده‌ای از خود ندارد و همراه با جریان آب بحرکت در می‌آید ، (ماتریالیسم تاریخی ، استالین) ، و سپس به تحلیل حرکت وی بپردازیم . و اگر انسان را سنگ نکنیم یک مرتبه می‌بینیم که فلسفه تاریخ مبتنی بر علم ما ، بجای اینکه سر از آلمان و انگلستان و ... درآورد ، سر از روسیه تزاری و ... درآورده است ، و یکباره تمام تئوریهای علمی ما را بهم زده و یک صورت حرکتی را متجلی خواهد ساخت که بهیچوجه فرصت اندیشیدن از برای تئوریسین‌های دیالکتیسین ، باقی نخواهد گذاشت .

بنابراین مهمترین ممیزه انسان از دیگر پدیده ها درروابطه با رشد خصلتهای نفسانی‌اش ، فعل و انفعال متقابل نفس با زمینه رشدی میباشد که پیوسته با رشد نفس و پیدایش خصوصیات جدید ، موضوع حرکت (انسان) را دگرگون میکندو در اینجاست که با یک انتخاب ، حددگرگون میشود . و این دگرگونی که تبلور اراده انسانی است ، وجه ممیزه او با دیگر پدیده‌های زیرا مفهوم انسان از دیدگاه اسلام که با سه ممیزه تکوین (روحی + ماء + حماء مسنون + طین لازب + ...) و خصوصیت (ضعف + ظلوم ـ کفور + عجول + جهول + هلوع + کنود + خسر + طاغی) و حرکت (کلمات + کدح + خوف + جوع + نقص من الاموال و الانفس و الثمرات + ...) ملخص شده است ، غیر از آنچه که در گرایشات اندیشید وآلیستی وهم چنین کلکتیویستی بنام فرد ، از آن سخن می‌گوید ، می‌باشد .

(علی (ع) در توصیف این انسان می‌گوید :

"اتزعم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

ای انسان آیا گمان میکنی که تو جرم و جسم کوچکی هستی ؟ و (حال آنکه) درون تو عالم بزرگی پیچیده شده است ") .

پس ارگانهای اساسی اجتماع مورد نظر اسلام مبتنی بر انسان است (که ارگانهای وجودی انسان هم مبتنی بر نفس میباشد) و روی همین جهت است که انبیاء حرکت خویش را جهت ایجاد یک حالت اعتدالی ـ فطری در حرکت اجتماع ، از انسان شروع کرده‌اند (مثل حرکت دوران مکی پیامبر اسلام) .

۲ـ مسیر حرکت : عبارتست از طی مراحلی که موضوع (ناس) در ضمن آن یک سیر استکمالی جهت رسیدن بهدف (رسول‌الله) و سپس حرکت بطرف غایت (الله) می‌پیماید .

با توجه به موضوع حرکت که اجتماع و به بیان قرآن "ناس" میباشد ، مراحل تشکیل دهنده مسیر حرکت از دیدگاه قرآن عبارتند از : ۱ـ مرحله مسلمان یا تسلیم شدن ۲ـ مرحله کسب ایمان ، که این مرحله خود دارای دو مرحله جهت رسیدن به هدف و حرکت بسوی غایت میباشد ، این مراحل عبارتند از : ۱ـ خیر امة یا امة خیر ۲ـ امت وسط . (مجموع این دو مرحله ، مرحله تکوین ایمان می‌باشد) مفاهیم آیات زیر روشنگر مراحل تشکیل دهنده مسیر حرکت از دیدگاه قرآن می‌باشد :

۱ـ آیه ۱۴ سوره حجرات : " *قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم* ـ گفتند اعراب ایمان آوردیم ، بگو شما ایمان نیاوردید بلکه بگوئید اسلام آوردیم تازمانیکه هنوز ایمان در قلوب شما وارد نشده است " . دراینجا اعراب مورد بحث فقط مرحله اول از مسیر حرکت (یعنی مرحله مسلمان شدن) را پیموده‌اند .

۲ـ آیه ۹۴ سوره نساء " *یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل‌الله فتبینوا و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مومنا تبتغون عرض الحیوه الدنیا فعندالله مغانم کثیره* ... ـ ای کسانیکه ایمان آوردید هنگامیکه درراه خدا حرکت میکنید ، رسیدگی کنید ، و به آن کسی که اظهار تسلیم کرده است ، نگوئید که ایمان نیاورده‌ای ، (با این کار خود) مال دنیا را میخواهید ، (در صورتیکه) نزد خداست خواسته‌های فراوان ... " این آیه نشاندهنده دو مرحله تسلیم و ایمان است .

۳ـ آیه ۱۱۰ سوره آل عمران : *کنتم خیر امه اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله* ... ـ شما بهترین امتی هستید که خارج شدید از برای مردم تا امر کنید به معروف و نهی کنید از منکر و ایمان بیاورید بخدا ... " در این آیه خیر امه ، عبارت از تشکل گروهی از اجتماع ، جهت رهبری ناس می‌باشد . کمیکی از مراحل حرکتی است (مرحله اول ایمان) ، جهت رسیدن به امه وسط (مرحله کاملتر ایمان) خیر امه ، بر اساس ایمانی که داشتند شروع به حرکت میکنند و به امر به معروف ونهی از منکر میپردازند و سپس در ضمن این عمل ، ایمان آنها اضافه میشود (تؤمنون بالله) تا اینکه به مرحله دوم ایمان یعنی امت وسط برسند .

۴ـ آیه ۱۴۳ سوره بقره : "*کذالک جعلناکم امت وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا* ... ـ و اینچنین شما را امت وسط (میانه رو) قرار دادیم تا گواه و شاهد باشید بر مردم و رسول خدا گواه شاهد باشد بر شما ... " . امت وسط نشان دهنده مرحله دوم (کاملتر) ایمان است نه مرحله کامل ایمان . زیرا مرحله کامل ایمان عبارت از رسول‌الله می‌باشد .

ادامه دارد

هستی میباشد) . بنا بر این اسلام علاوه بر اینکه از برای اجتماع شخصیت مستقلی واراى شخصیت افراد تشکیل دهنده آن قائل است (سوره بقره آیه ۳۶ :

" *تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون* ـ آنها امتی بودند که گذشتند ، آنها راست آنچه کسب کرده‌اند و شما راست آنچه کسب کرده‌اید و شما در مورد آنچه که آنها انجام داده‌اند مؤاخذه نشوید " . چنانکه از آیه پیداست ، اجتماع هم ، در مقابل اعمالی که انجام داده است مسئول میباشد و این نشان دهنده این مساله است که اسلام برای اجتماع هم شخصیت قائل است) خود اجتماع را وسیله‌ای میداند جهت رشد هر چه بیشتر افراد انسانی (آیه ۱۴۳ سوره بقره "*وکذالک جعلناکم امه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا* ـ و اینچنین قرار دادیم شما را امتی میانه رو ، تا باشید گواهانی از برای مردم و رسول هم باشد گواهی از برای شما . " البته باید در اینجا این نکته را تذکر داد که بیان فوق حاکی از گرایشان اندیشید و آلیستی اسلام نیست

مقولات فلسفی- مذهبی

مقوله دوم: وحی

قسمت دوم

یکی از خصوصیات این حرکت جبری، جهت تکاملی آن میباشد. بدین ترتیب که پروسه کلی حرکت پدیده‌ها، از جامدات گرفته تا انسان متکامل، یک پروسه جبری با جهت تکاملی است. و در این پروسه جبری، تنها انسان است که علاوه بر اینکه حرکتی همفاز با این پروسه جبری دارد، دارای یک حرکت اختیاری هم میباشد. بدین معنا که با توجه به ویژگیهای اراده، خود آگاهی و آفرینندگی انسان، کموی را از سایر پدیده‌ها متمایز میکند، این انسان دارای دونوع حرکت میباشد. یکی حرکت جبری که همفاز با حرکت سایر پدیده‌های هستی (آیات)، در جهتی معین (الی الله) سیر میکند و دیگری حرکت اختیاری است که مبتنی بر اراده انسان یعنی عامل ممیزه وی از دیگر پدیده‌ها میباشد. بنابر این با توجه به بیان امام صادق (ع) که میفرماید: "لا جبرا" و لا تفویض بل امر بین الامرین"، کلا "حرکت انسان نه جبر مطلق است و نه اختیار مطلق، بلکه چیزی بین این دو میباشد. از آن جهت که همفازا سایر پدیده‌ها در جهت "الی الله" حرکت میکند، حرکتش جبری است و از آن جهت که حرکتش مبتنی بر اراده و انتخاب میباشد، اختیاری میباشد.

تفصیل این مطلب در آینده خواهد آمد، اما آنچه که در اینجا مهم است و باید مورد توجه قرار گیرد این است که حرکت جبری کلیه پدیده های هستی (از جمله خود انسان) دارای یک جهت تکاملی بسوی خدا میباشد (سوره آل عمران آیه ۱۰۹: ولله ما فی السموات وما فی الارض و الی الله ترجع الامور. و نیز آیات ۱۲۳ هود، ۸۳ آل عمران، ۵ حدید و...) و حرکت اختیاری انسان هم علیرغم اینکه مسیری از هدایت تا ضلالت را در پیش دارد و میتواند در جهت هدایت ویا در جهت ضلالت، پیش برود، باز کلا" جهتش بسمت خداست. یعنی هر حرکت انسان چه شیطانی و چه الهی، جهتش بسوی خداست (سوره مائده آیه ۱۰۵: یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی الله مرجعکم جمیعا" فینبئکم بما کنتم تعملون - ای کسانی که ایمان آورد بد برشما باد نفسان، (در این صورت) زیان نمیرساند به شما کسی که ضلالت یافته است (یعنی در صورت متکی بودن به نفس، انسان از تبعیت کور کورانه نجات می‌یابد و گمراهی دیگران بوی زیانی نمیرساند، زیرا از آنها تبعیت نمیکند بلکه متکی به خویشتن است) هنگامی که هدایت یافتید (یعنی در صورتیکه به نفستان بپردازید، هدایت می‌یابید.) بازگشت همگی شما بسوی خداست (چه آنها که ضلالت یافتند و چه آنها که هدایت یافتند) پس شمارا نسبت به عملتان خود آگاهی میدهد.) زیرا اگر چنین نباشد مستلزم این است که ما شرک در هستی را بپذیریم. یعنی قبول کنیم که در مورد انسان دو نوع حرکت با دو جهت مختلف وجود دارد. که در این صورت اهریمن (مظهر شر و ضلالت)، بعنوان نیروئی در مقابل اهورامزدا (مظهر خیر و هدایت) عمل خواهد کرد و بنابر این شرک در هستی ایجاد خواهد شد. در اینجا باید گفت که وجود خیر و شر یا هدایت و ضلالت در رابطه با انتخاب انسان، تناقضی با اصل توحید در هستی ندارد که توضیح این مطلب در مقوله جبر و اختیار خواهد آمد.

در اینجا لازم است که در مورد خود آگاهی و انتخاب انسان، به آیات ۱ تا ۳ سوره دهر نیز اشاره‌ای بکنیم: "هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئی مذکورا - انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا" بصیرا" - انا هدیناه السبیل اما شاکرا" و اما کفورا". آیا نگذشت زمانی از روزگار بر انسان که چیز قابل ذکری نبود (سیاق این قسمت آیه بیانگوی مرحله‌ای از تکامل انسان در پروسه کلی خلقت او است که انسان خود آگاهی نداشته است. زیرا خود آگاهی است که به انسان ارزش میدهد و در این مرحله، انسان ارزش نداشته است بنابراین خود آگاهی نداشته است) همانا ما آفریدیم انسان را از قطره آبی که بهم آمیخته بود، پس او را شنوا و بینا گردانیدیم (این قسمت از سیاق آیه دلالت بر مکانیسم تکامل انسان و رسیدن وی به خود آگاهی "فجعلناه سمیعا" بصیرا" میکند) ما او را به راه هدایت کردیم (قرار دادن انسان در مسیر انتخاب) یا سپاسگزار است و یا ناسپاس (- شکر و کفر دو باز تاب انتخاب انسان هستند - بنابر این انسان پس از رسیدن به خود آگاهی وارد مرحله انتخاب میشود که بازتاب این انتخاب یا شکر است و یا کفر).

در این آیه هم مساله شکر و کفر در رابطه با انتخاب انسان، همان حالت ضلالت و هدایت را که در آیه قبل مورد بررسی قرار دادیم، پیدا میکند. یعنی وجود کفر و شکر در رابطه با انسان تداعی شرک در هستی میکند. اما همانطور که گفتیم این تداعی کاملا "اشتباه است و تفصیل این مطلب در مقوله جبر و اختیار خواهد آمد.

نتیجه کلی اینکه، جهتی که تمام پدیده های هستی در حرکت خویش دارند، جهت واحدی است و از خصوصیات این جهت حرکت، سیر استکمالی آن است، که مطابق این سیر، پدیده‌ها هر کدام با حرکت خویش، مراحل مختلف هستی را که جهت آن از دانی به عالی است بطور مداوم طی میکنند. اما انسان در این مسیر استکمالی که دارای جهت خدایی میباشد میتواند توسط انتخاب، جهت غیر خدایی یا شیطانی را اتخاذ نماید، و چون شیطان هم مخلوق خداست لذا جهت حرکت شیطانی هم اگر چه صورت انحطاطی دارد، اما بازبطرف خداست (این حقیقت در آیه ۱۲ سوره اعراف آمده است: "قال ما منعک الا تسجد اذ امرتک قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین - (خداوند به شیطان) گفت چه چیز مانع تو شد از اینکه (بآدم) سجده کنی؟ (شیطان) جواب داد من بهتر از اوهستم (زیرا) مرا از آتش خلق کرده‌ای و او را از گل خلق کرده‌ای". در این آیه می‌بینیم که شیطان منشاء خلقت خود، و آدم را یکی میداند که همان خداست. توضیح بیشتر این مطلب در مقوله جبر و اختیار خواهد آمد).

مسالهای که در رابطه با این حرکت استکمالی مطرح است این است که اگر چه تمام پدیده‌ها در این کاروان رو به تکامل شرکت دارند، و تنها رابطه وجودی آنها اصل حرکت و غایت (جهت گیری بسوی خدا) مشترک میباشد، اما این نکات مشترک مانع از این نمیشود که هر پدیده‌ای (آیه) در حرکت همفاز با کاروان همگانی خویش، ویژگیهای مخصوص به خود داشته باشد، و اصالت مشترک و غایت مشترک داشتن، دلیل براین نیست که صورتهای این پدیده‌ها (آیات) نیز همیکسان باشند، بنابر این آنچه حائز اهمیت است این است که کلیه پدیده‌ها (آیات) علیرغم اصالت مشترک (اصل حرکت) و غایت مشترک (جهت گیری همه بسوی خدا)، هرکدام دارای مشخصاتی هستند که این مشخصات، وجوه ممیزه هر پدیده از سایر پدیده‌ها است و همانطور که در مقوله اول (حرکت) هم گفته شد، این وجوه ممیزه زائیده تعدد حرکتهای تشکیل دهنده آن پدیده است.

همین خصوصیات ممیزه هر پدیده باعث میشود تا این پدیده در ضمن همفازی با حرکت استکمالی کلیه پدیده‌های هستی برای طی منازل استکمالی خویش، براساس ویژگیهایش، در هر لحظه از حرکت، یک گام در حرکتی با یک منزل استکمالی مخصوص بخود ایجاد کند که این گام و منزل فقط در رابطه با حرکت آن پدیده، بخصوص دارای معنا و مفهوم میباشد. این نکته هم یکی از مسائل بسیار حساسی است که در نگرش توحیدی به پدیده ها، می‌بایست مورد توجه کامل قرار گیرد. بنابراین تعدد حرکت، علت تنوع منازل است و منزل هر پدیده نشانده آن پدیده میباشد. و همه اینها زمانی عظمت خود را نشان میدهند که در برابر غایت حرکت و اصالت حرکتی (رابط حرکتی) مشترک است (این اشتراک در رابطه با اصل حرکت بعنوان زیر بنای اساسی تکوین کلیه پدیده های عالم و عامل ارتباط بین تمام پدیده‌ها، میباشد) اما موضوع و مسیر و مقصد حرکت متفاوت میباشد (این تفاوت در رابطه با منزل مخصوص هر پدیده میباشد که در این منزل خویش، مسیری را بسمت هدف و مقصد مطلوبش طی میکند. مثلا" انسان علاوه بر ارتباطی که با سایر پدیده‌های هستی دارد که این ارتباط همان حرکت است، یک تفاوتی هم با سایر پدیده‌ها دارد که وی را از آنها متمایز میکند این تفاوت در رابطه با منزل مخصوص وی میباشد که در این منزل، مسیر رشد وجودی خویش را در دو بعد مادی و معنوی تا رسیدن به مقصد مطلوبش که در رابطه با بعد مادی، عبارت از بلوغ و پیری میباشد و در رابطه با بعد معنوی رشد بینهایت طلبی انسان، ادامه میدهد) توجه به این نکته، عمق نگرش توحیدی را در رابطه با زیر بنای تکوین عالم، نشان میدهد.

برای روشن شدن موضوع مثالی میآوریم: تسبیح معروف شاه مقصودی را در نظر میگیریم. ویژگی این تسبیح نسبت به سایر تسبیح‌ها این است که دانه های این تسبیح از ابتدای آن بترتیب بزرگ و بزرگتر میشوند تا انتهای آن که به بزرگترین دانه تسبیح (که اصطلاحا" شیخک نامیده میشود) منتهی میشود. بدین معنی که هر دانه تسبیح را که در نظر بگیریم از دانه قبلی‌اش بزرگتر و از دانه بعدی‌اش کوچکتر میباشد. اولین دانه تسبیح کوچکترین دانه است و آخرین دانه تسبیح (شیخک) بزرگترین دانه می‌باشد.

حال کل هستی را بصورت تسبیح شاه مقصودی‌ای فرض می‌کنیم که دانه هایش بینهایت است. هر کدام از دانه‌ها عبارتند از یکی از پدیده‌های متنوع هستی. سیر استکمالی بدیده ها از دانی به عالی بترتیب از کوچکترین دانه تسبیح تا بزرگترین دانه آن (شیخک) میباشد. یعنی در این مثال سیر استکمالی پدیده های هستی را از ساده ترین پدیده‌ها تا پیچیده ترین آنها (انسان)، منطبق می‌کنیم بر صورت استکمالی دانه‌های تسبیح از کوچکترین دانه تا بزرگترین دانه. بند تسبیح عبارتست از رابط (مسیر) یگانه‌ای که کلیه پدیده‌های هستی در آن، مسیر، یک سیر استکمالی دارند. بند تسبیح زیر بنای اساسی است که کلیه دانه های تسبیح را در شکل یک صورت استکمالی، بهم پیوند داده است. و حرکت، اساسی ترین ارگان زیر بنایی پدیده‌های عالم است که کلیه پدیده‌ها در رابطه با آن دارای صورت یکسانی هستند.

شد مبدل آب این جو چند بار
عکس ماه و عکس اختر بر قرار

بنابر این بند تسبیح عبارتست از حرکت، که در کلیه پدیده‌ها مشترک است. این حرکت خود سیر یگانه‌ای است که کلیه پدیده‌های هستی را در ضمن خود بتکامل میرساند. بنابر این کلیه پدیده های هستی در اصل حرکت مشترکند.

هر نفس نو میشود دنیا و ما
بی خبر از نو شدن اندر بقاء
عمر همچون جوی نو نو میرسد
مستمری می‌نماید در جسد

جهت بزرگ شدن دانه های تسبیح از کوچکتر به بزرگتر، عبارتست از جهت حرکت استکمالی پدیده‌های هستی. بشکلی که بزرگترین دانه تسبیح (شیخک) عبارتست از متکاملترین پدیده هستی یا انسان.

از جمادی مردم و نامی شدم
وز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم
پس چه ترسم کی ز مردن کم شوم؟

حمله‌ای دیگر بمیرم از بشر
تا بر آرم از ملائک بال و پر
از ملک هم بایدم جستن زجو
کل شیئی هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک پران شوم
آنچه آن در وهم ناید آن شوم

هر کدام از دانه‌های تسبیح در رابطه با بند تسبیح، یک منزل بخصوصی را اشغال کرده‌اند که تغییر منزل آنها بهیچوجه ممکن نیست مگر اینکه بند تسبیح را پاره کنیم که در آن صورت دیگر تسبیح وجود نخواهد داشت. هر کدام از پدیده‌های هستی یک منزل بخصوص را در حرکت کلی پدیده‌ها اشغال کرده‌اند که بهیچوجه این منزل را نمی‌توانند تغییر بدهند. زیرا تغییر منزل دادن پدیده‌های هستی مساوی است با نابودی کل نظام حاکم بر هستی.

اگر یک ذره را بر گیری از جای
فرو ریزد همه عالم سراپای

مثلا" یک حیوان هیچگاه نمیتواند در حرکت منزلی خود تبدیل به یک انسان بشود. زیرا انسان هم مانند حیوان یک منزل مخصوص به خود دارد. و مجموعه ویژگیهایی که منزل حیوان را تشکیل داده‌اند و باعث تمیز او از انسان و از سایر پدیده‌ها شده‌اند با مجموعه ویژگیهائی که حیوان را ساخته‌اند، کاملا" متفاوت است. و اصلا" وجود حیوان هم همچون انسان مساوی است با ویژگیهایش، بنابراین اگر حیوان بخواهد بانسان تبدیل بشود، ویژگیهایش را از دست خواهد داد و ویژگیهای انسان را بخود خواهد گرفت، که در این صورت حرکت و تغییر در منزل صورت نگرفته است، بلکه گذر از مرحله‌ای است به مرحله دیگر. (مرحله = تغییر از منزل حیوان به منزل انسان یا گذر از یک دانه تسبیح کوچک به یک دانه تسبیح بزرگتر) که این تغییر مرحله بصورت جهش (موتاسیون) انجام می‌گیرد.

همینطور است تبدیل آب به موجودات تک سلولی و موجودات تک سلولی به چند سلولی و چند سلولی به ماهیها و...

اما منزل هر پدیده عبارتست از مجموعه حرکتهای متعددی که آن پدیده را تشکیل داده‌اند. بدین معنی که هر پدیده‌ای در هستی، تشکیل شده از یک سری حرکتهای مختلف، که مجموعه این حرکتها، آن پدیده را ساخته‌اند. بعنوان مثال حرکتهایی که انسان را ساخته انداز نظر فرکانس با حرکتهایی که یک حیوان را و یا یک سنگ را ساخته‌اند تفاوت دارند. ولی در "اصل حرکت" و در "جهت حرکت" (الی الله) همگی مشترکند. در مورد سایر پدیده‌ها هم وضع به همین منوال است. مثلا" فرکانس نور بنفش ۷۰۰ تریلیون بار در ثانیه است در حالیکه فرکانس نور سرخ ۴۰۰ تریلیون بار در ثانیه میباشد. پس این تعدد فرکانسهای حرکت است که پدیده‌های متنوع را بوجود آورده است. در تمام هستی هیچگاه دو حرکت هم فرکانس (مطلق) پیدا نخواهند شد. بدین خاطر هیچگاه دو پدیده یکسان و همانند یافت نمیشود (البته مطلق).

هیچ آئینه دگر آهن نشد
هیچ نان گندمی خرمن نشد
هیچ انگوری دگر غوره نشد
هیچ میوه پخته با گوره نشد

ادامه دارد

آرمان مستضعفین
۱۰ روز یکبار منتشر میشود

لطفا وجوه آرمان مستضعفین را بشماره حساب ۲۱۵۸ شعبه صادرات میدان امام حسین شعبه ۴۸ واریز نمائید